

دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

جایگاه و کارکرد قوه حاکمه تأملی در فاسفه کانت

محمد اکوان^۱

اسماعیل تاجیک^۲

چکیده

کانت میان قوه حکم تعینی و قوه حکم تأملی تفاوت قائل است و آن را در دو قلمرو زیباشناسی و غایت‌شناسی تبیین می‌کند. قوه حکم به معنای کلی، قوه‌ای است که به جزئیات ذیل قانون کلی می‌پردازد؛ اگر کلی به مثابه قانون از پیش فراهم باشد، قوه حکم تعینی است و چنانچه جزئیات فراهم باشد و کلی باید استخراج یا کشف گردد، قوه حکم تأملی است. کانت تلاش می‌کند تبیین نماید که همان‌گونه که قوه فهم اصل یا اصولی آزاد از تجربه دارد، برای قوه حکم نیز باید اصلی آزاد از تجربه یافت. این اصل آزاد از تجربه برای قوه حکم تأملی، اصل غایت‌مندی درونی طبیعت است.

کلید واژه‌ها: قوه حکم تعینی، قوه حکم تأملی، غایت‌مندی طبیعت، قوه فهم، قوه عقل، زیباشناسی، غایت‌شناسی.

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ (نویسنده مسئول) m_akvan2007@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۶/۱۰

قوه حکم تعین‌ی و قوه حکم تأملی

در فلسفه کانت دو نوع قوه حکم وجود دارد: قوه حکم تعین‌ی و قوه حکم تأملی؛ در نقد اول و دوم با قوه حاکمه تعین‌ی یا تعیین‌کننده سروکار داریم و در نقد قوه حکم با قوه حاکمه تأملی. کانت در تعریف قوه حاکمه به‌طور کلی و قوه حاکمه تعین‌ی و تأملی می‌گوید:

قوه حاکمه به‌طور کلی قوه‌ای است که جزئی را به‌عنوان اینکه داخل در تحت کلی است، تعقل می‌کند. اگر کلی (یعنی قاعده، اصل، قانون) داده شده باشد، قوه حاکمه‌ای که جزئی را تحت آن قرار می‌دهد، تعین‌ی است. اما اگر فقط جزئی داده شده باشد و بناست کلی آن پیدا شود، در این صورت قوه حاکمه صرفاً تأملی است.

(۱۳۸۸، ۷۲)

قوه حاکمه تعین‌ی کاری به‌جز اندراج ندارد؛ یعنی فقط موظف است جزئیات را ذیل اصول قرار دهد. بنابراین نیازی ندارد برای پیدا کردن این اصول قانونی برای خود پیدا کند و این قانون از پیش برای آن فراهم شده است. اما صور طبیعت به‌غایت گوناگونند و فهم نیز برای ما شناخت به‌طور کلی را فراهم می‌آورد، از این‌رو برای جزئیات هم باید قانونی پیدا شود و آنها را تحت نظم درآورد. قوه حاکمه تأملی که جزئی را در طبیعت در اختیار دارد، باید به‌طرف کلی صعود کند. برای این کار محتاج اصلی است که نمی‌تواند از تجربه به‌عاریت بگیرد، چراکه وظیفه‌ای که بر عهده دارد این است که اصول تجربی را با اصول تجربی عالی‌تر پیوند دهد. از این‌رو، قوه حاکمه تأملی این اصل استعلایی یا فرارونده را خود برای خود فراهم می‌سازد و نمی‌تواند آن را از خارج بگیرد. همچنین نمی‌تواند آن را برای طبیعت مقرر سازد.

کانت درباره این بحث که قوه حاکمه تأملی نمی‌تواند اصل خاص خود را برای طبیعت مقرر سازد می‌گوید: تأمل درباره قوانین طبیعت، موافق با طبیعت تنظیم می‌شود نه اینکه طبیعت موافق با شروط ما تنظیم شود، زیرا قوانین کلی طبیعت توسط فهم و با توجه به مفاهیم شناخته می‌شوند، از این‌رو:

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تأملی در فلسفه کانت ۳۵

قوانین تجربی جزئی، از جهت آنچه که در آنها به وسیله این قوانین کلی نامتعیین باقی مانده، باید موافق با این وحدت چنان لحاظ شود که گویی فاهمه‌ای (گرچه نه فاهمه خود ما) آنها را به قوای شناختی ما عرضه کرده است تا نظامی از تجربه را بر طبق قوانین جزئی طبیعت ممکن سازد. این بدان معنا نیست که گویی چنین فاهمه‌ای باید بالفعل تلقی شود (زیرا این صورت عقلی به عنوان اصلی برای تأمل و نه تعین، فقط در خدمت قوه حاکمه تأملی ما قرار دارد)، بلکه این قوه بدین وسیله به خودش، نه به طبیعت، قانونی عطا می‌کند. اما مفهومی از یک عین، تا جایی که حاوی مبنای فعلیت این عین باشد، غایت و توافق یک چیز با تقومی از چیزها که فقط موافق با غایات ممکن است غایت‌مندی نامیده می‌شود. بنابراین، اصل مربوط به قوه حاکمه که ناظر بر صورت اشیاء طبیعت تحت قوانین تجربی به طور کلی است، همان غایت‌مندی طبیعت در کثرت آن است، یعنی طبیعت توسط این مفهوم به گونه‌ای نمایش داده می‌شود که گویی مبنای وحدت کثرت قوانین تجربی آن در فاهمه‌ای قرار دارد. (همان، ۷۴-۷۳)

کانت هم‌چنانکه برای قوه فهم و قوه خرد مفاهیم و اصول آزاد از تجربه پیدا کرد، به دنبال آن است که برای قوه حکم نیز اصلی آزاد از تجربه بیابد. قوه فهم و قوه حاکمه تعینی که بر پدیدارها حکم می‌کردند، شناخت به طور کلی را حاصل کردند اما این پرسش پیش می‌آید که اگر طبیعت را به طور کلی شناختیم آیا دیگر نیازی به فهمیدن و دریافتن صور گوناگون طبیعت نداریم؟ ما علاوه بر شناخت پدیدارها که از طریق فهم و حساسیت حاصل می‌شود، با صور گوناگونی مواجهیم که چه بسا با آنها پیوندی روحانی برقرار می‌کنیم؛ صوری که در عین متکثر بودن، حاوی نظم غایت‌مند هستند. از منظر کانت، اصل آزاد از تجربه قوه حاکمه تأملی همین اصل غایت‌مندی طبیعت است. این اصل می‌گوید طی پژوهش‌هایمان باید چنان طبیعت را نظاره کنیم که گویی دارای غایت است، چنانکه گویی فاهمه‌ای نظم وحدت‌گونه آن را در اختیار ما گذاشته است. بهره‌گیری از تعبیر «چنانکه گویی» نشان می‌دهد که ضرورت ندارد که این فاهمه بالفعل موجود باشد و گرنه تمایزی میان قوه حاکمه تعینی و تأملی برقرار نبود. نقد قوه حکم در تلاش است نشان دهد که ما باید طبیعت را به‌رغم گوناگونی

صورت‌هایش، همچون یک کل واحد نظاره کنیم؛ کلی که غایت‌مند و منظم به نظر می‌رسد. به نظر کانت همین نگرش به طبیعت به مثابه یک کل غایت‌مند است که جایگاه علم و هنر را محفوظ می‌دارد.

از منظر کانت طبیعت دارای نظم است، نظمی که دریافتنی است؛ ما جهانمان را به واسطه قوانین فهم به‌طور کلی شناخته‌ایم و اکنون باید توسط قوه حاکمه تأملی که اصل آزاد از تجربه «غایت‌مندی» را در اختیار دارد، به نظم پنهان و جزئی طبیعت دست پیدا کنیم. فهم ما قادر به درک این نظم هست ولو اینکه فهم دیگری آن را در اختیار فهم ما گذاشته باشد. به‌زعم کانت، پایه و مایه مبادی آزاد از تجربه علم در قوه فهم ما نهفته است و اگر قرار است علم صورت امکان پذیرد، فهم ما باید قادر به شناختن این نظم باشد. اگر خدا این جهان را خلق کرده باشد نیز به‌خوبی سعی کرده جهانی قابل فهم بسازد. اصل هماهنگی طبیعت با قوای شناسایی ما خود قانون‌گذاری نمی‌کند، بلکه یک مبدأ است، اگرچه مبدئی ذهنی باشد. به نظر کانت، اصل غایت‌مندی طبیعت که فهم ما به واسطه آن با طبیعت هماهنگ می‌شود، نه یک اصل شناختی است. چنانکه مفاهیم فهم شناختی بودند. و نه یک اصل مخصوص عقل که دربرگیرنده وظیفه و ضرورت عملی باشد، بلکه فقط یک اصل اکتشافی و راهنمایی‌کننده است که در هر پژوهشی راهنمای ماست. قوه حکم تأملی قوه‌ای شناختی نیست، چراکه این اصول کلی را دارا نیست. بنابراین، حکمی که نشان دهنده این قوه است صرفاً تأملی (سوژکتیو) است.

کانت در تئوری زیباشناسی خود استدلال می‌کند که احکام محض ذوق، احکامی درباره شناخت نیستند، یعنی زیبایی حاصل نسبت نامعین هماهنگی آزاد توانایی خیال و فهم است. مراد کانت از این رابطه، رابطه‌ای غایت‌مدارانه است، بدون در نظر گرفتن یک غایت معین.

(Allison, ۲۰۰۱, ۳۵۰)

این اصل بر پایه فرض «چنانکه گویی» استوار است. این فرض می‌گوید باید در هر تحقیقی توجه داشت که طبیعت با قوای ما هماهنگ است. اینکه می‌گوییم در قوه حکم تأملی، کلی،

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تأملی در فلسفه کانت ۳۷

اصل یا قاعده را در اختیار نداریم، به خاطر این است که این قوه بر پایه همین فرض «چنانکه گویی» مبتنی است. کانت اصل هماهنگی قوه فهم با طبیعت را مطابق فهمی (ولو نه فهم ما) تلقی می‌کرد تا گرفتار دگماتیسم نشود.

بنابراین کانت حکم جزمی مابعدطبیعی نمی‌کند، به این معنی که حکم نمی‌کند که در طبیعت علل غایی در کار است. سخن او این است که چون حکم و تصدیق تفکری چنان است که هست، کلیه تحقیقات تجربی در طبیعت از ابتدا متضمن این است که طبیعت را چنان لحاظ کند که گویی حاوی نظامی از قوانین تجربی است، که به وسیله مبنای مشترک خود در عقلی غیر از عقل ما وحدت یافته‌اند و با قوای شناسایی ما منطبقند. (کاپلستون، ۱۳۷۵، ۳۵۹)

بدین سبب است که یاسپرس می‌نویسد:

قضاوت تفکرانگیز [تأملی] آن کار هوشی است که جزئی را در پرتو آنگونه کلی می‌بیند که با آنکه شناخته شده نیست ولی راهنمای هوش است و با آنکه همواره به جزئی وابسته است و از این رو به ورطه اوهام و پندار نمی‌افتد، با این همه، به راهنمایی ایده عمل می‌کند؛ برای اندیشه اصلی‌هایی فراهم می‌آورد ولی هیچ‌گاه موضوع‌های تازه نمی‌سازد. قضاوت تفکرانگیز برای کانت میدانی بس گسترده دارد. او نه تنها آن را در قلمرو شناسایی می‌بیند (در ایده‌هایی که از هماهنگی طبیعت با توانایی شناسایی ما و نیز از شناسایی ما درباره موجودات زنده برمی‌خیزند، یعنی در موردهایی که اتفاقی بودن چون غایت‌داری، برای قضاوت تفکرانگیز به صورت لازم درمی‌آید)، بلکه برای نظاره زیبایی نیز لازم می‌شمارد. چگونگی اصلی یکی است: دیدن کلی ناشناخته در جزئی، دیدن قانون در هستی اتفاقی، و دیدن نشانی از چیزی برتر از حس در آنچه تجربی است. تفاوت در آن است که این قضاوت، در روند شناسایی فقط راهنماینده است و موضوعی ویژه خود تعیین نمی‌کند. (۱۳۷۲، ۱۵۷-۱۵۸)

مفهوم غایت‌مندی طبیعت برای کانت یک اصل پیشین از تجربه و فرارونده است؛ به چند

دلیل: نخست اینکه ما غایت را در طبیعت نمی‌بینیم؛ طبیعت نه تنها نظم و غایت خود را ظاهر نمی‌کند بلکه بی‌نظم و بی‌غایت به نظر می‌رسد؛ از این رو قوه حاکمه تأملی این مفهوم را به خود می‌دهد تا راهنمای قضاوت‌های خود باشد. به دیگر سخن، قوه حاکمه تأملی در توافق با فهم، در طبیعت تأمل و تدبر می‌کند و این تأمل و تدبر برای نیل به غایتی است؛ یعنی سوژه به طبیعت چنان می‌نگرد که گویی دارای غایتی است. دوم اینکه، مفهوم اعیان [ابژه‌ها] وقتی تحت این اصل تعقل می‌شوند، فقط یک مفهوم محض متعلقات شناخت تجربی ممکن به طور کلی است. مفاهیم وقتی تحت این اصل قرار می‌گیرند، بالضرورة از کلیت و لزوم برخوردارند، اما این کلیت و لزوم سوژکتیو است نه ابژکتیو. سوم اینکه، با امکان شناسایی ما از نمودهای طبیعی سروکار دارد. به نظر کانت اینکه این اصل، اصلی فرارونده است، از توجه به قاعده‌های نیروی قضاوت که ما در بررسی طبیعت به طور آزاد از تجربه بر آنها تکیه می‌کنیم، مشخص می‌شود. این اصل‌ها زمینه امکان تجربه و در نتیجه زمینه امکان شناخت طبیعتند. چیزی که این اصل‌ها به ما می‌گویند این است که ما چگونه باید داوری کنیم؛ یعنی سخن بر سر رویدادهای طبیعت چنانکه هستند، نیست، بلکه سخن بر سر بررسی‌های ماست.

نیروی قضاوت هماهنگی طبیعت با قوه شناسایی را پیش فرض می‌گیرد، چراکه این برای فهم صرفاً امکانی است. بنابراین، نیروی قضاوت نیز یک اصل پیشین از تجربه برای امکان طبیعت در اختیار دارد. اینکه می‌گوییم امکان طبیعت به این خاطر است که طبیعت می‌توانست مظاهر خود را به طریق‌های دیگری به نمایش بگذارد. البته چنانکه گفتیم این اصل صرفاً سوژکتیو است که توسط آن نه برای طبیعت (به مثابه خودآینی) بلکه برای خودش (به مثابه قانون‌گذاری بر خویش) قانونی برای تأمل درباره طبیعت مقرر می‌دارد. کانت این اصل را اصل یا قانون گوناگونی طبیعت می‌نامد و متذکر می‌شود که ما این اصل را به طور پیشین در طبیعت نمی‌یابیم بلکه قوه حکم آن را می‌پذیرد تا از این طریق قوانین متکثر و جزئی طبیعت را ذیل قوانین کلی‌تر قرار دهد. بنابراین، قوه حکم حصول یک نظم فهمیدنی را برای فهم میسر می‌کند و بدین ترتیب این قوه حکم است که فهم را با

طبیعت هماهنگ می‌کند.

از این سخن پیداست که اگر به واسطه قوه حاکمه خود به جستجوی قوانین کلی طبیعت پردازیم، با این کار نه قانون را برای طبیعت وضع کرده‌ایم و نه چنین قانونی را از طبیعت گرفته‌ایم، زیرا قوه حاکمه ما در این روند صرفاً تأملی است و نه تعینی. قوانین جزئی نامتعین، متنوع و ناهمگون طبیعت، موافق با قوانین کلی فهم امکانی هستند اما در عین حال، برای فهم اجتناب‌ناپذیرند. بنابراین، کشف نظم طبیعت وظیفه فاهمه ماست که با آگاهی و از روی اراده به سوی یکی از غایات خود که وحدت بخشیدن به طبیعت است، حرکت می‌کند. اما این غایت را باید قوه حاکمه تأملی به طبیعت نسبت دهد، چرا که فهم در اینجا قانونی وضع نمی‌کند؛ این چنین است که نیروی قضاوت طبیعت را با فهم هماهنگ کند.

نسبت قوه حکم با قوه فهم و قوه عقل

لازم است به نقش قوه حکم در نسبت با قوه فهم و قوه عقل پردازیم. حوزه مورد بررسی قوه فهم، پدیدارهای طبیعت است، نه اشیاء به خودی خود، در حالی که حوزه مورد بررسی عقل نومن یا اشیاء به خودی خود و آزادی است. در نگاه اول شکافی بین این دو قلمرو دیده می‌شود، به طوری که اولی هیچ تأثیری بر دومی نمی‌گذارد اما دومی باید به نحوی بر اولی تأثیر داشته باشد؛ یعنی آزادی باید قوانینش را در حوزه طبیعت به اجرا درآورد. غایت نهایی که متعلق به آزادی است باید خودش یا پدیدارش در جهان محسوس موجود باشد. قوه حاکمه که مفهوم غایت‌مندی را داراست، قانون‌مندی موافق با فهم را به غایت نهایی موافق با عقل پیوند می‌دهد، چرا که فقط از این طریق است که غایت نهایی می‌تواند در طبیعت و هماهنگی با قوانین آن فعلیت یابد.

به سخن دیگر، ما به کمک فهم پدیدار اشیاء را می‌شناسیم و با این کار فرولایه فوق محسوس (یعنی نومن‌ها) آنها را نامعین می‌گذاریم. قوه حکم این فرولایه فوق محسوس را به کمک اصل پیشین خود (یعنی اصل غایت‌داری طبیعت) تعین‌پذیر می‌کند؛ قوه حکم از آنجا

۴۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

که مابین قوه فهم و عقل قرار دارد، به هر دو طرف توجه دارد. بدین گونه کانت قائل است که برای تبیین پدیده حیات آلی و غایت‌مندی طبیعت، باید قبول کنیم که جهان محسوس منفک از جهان اندیشه و متضاد با آن نیست بلکه طبیعت، تکامل اختیار محسوب می‌شود (رشیدیان، ۱۳۸۸، ۴۸). سرانجام عقل با اصول پیشین خود این فرولایه فوق محسوس را تعیین می‌بخشد. مرحله پایانی را خود عقل بر عهده می‌گیرد، چراکه این عقل است که صاحب قلمروی به نام آزادی است. بنابراین، نقد قوه حکم فلسفه نقادی را در یک کل به هم می‌پیوندد. کاسیرر می‌نویسد:

بدین ترتیب نقد قوه حکم به پیش‌فرض‌های بنیادی اندیشه کانتی می‌پیوندد اما در همان حال از حوزه قبلی اطلاق آنها بسیار فراتر می‌رود. «نقد قوه حکم» حکم «نقد عقل محض» و «نقد عقل عملی» را در باب متافیزیک جزمی تصدیق می‌کند. با این حال، فلسفه نقدی اکنون وارد رابطه جدیدی با متافیزیک می‌شود، زیرا اولی، دومی (دو نقد اول) را در مرکزی‌ترین قلمروش دنبال کرده و با تصمیم‌گیری و حل دقیق آن مسائل بنیادی که از دیرباز ملک طلق متافیزیک به‌شمار می‌رفتند، معیار آن را به‌دست گرفته است. (همان، ۴۹)

همچنین گوته، شاعر و متفکر رمانتیسیسم، در اهمیت نقد قوه حکم می‌گوید:

پیرما، کانت، خدمت بزرگی به جهان و (باید بیفزایم) به خود من کرده است، زیرا در نقد قوه حکم هنر و طبیعت را شانه به شانه یکدیگر قرار داده و به هر کدامشان حق داده است، طبق اصول بزرگ بی‌غایت عمل کنند... طبیعت و هنر بسیار بزرگ‌تر از آنند که در خدمت اهداف کوچک و جزئی قرار گیرند و مجبور هم نیستند این اهداف را برآورده سازند. روابط متقابل همه جا وجود دارند و این روابط خود زندگی‌اند. (ژیمنز، ۱۳۹۰، ۱۳۷)

کارکرد قوه حاکمه تأملی در قضاوت‌های زیباشناختی

در این مقاله به کاربرد قوه حاکمه تأملی در زیباشناسی و غایت‌شناسی که دو بخش از کتاب نقد قوه حکم هستند، پرداخته می‌شود. در زیباشناسی یا استتیک با مفهومی به نام لذت مواجه هستیم. امر زیبا در سوژه احساس لذت برمی‌انگیزد و چه بسا این احساس لذت حاوی نوعی غایت‌مندی است. امر زیبا چنان به نظر می‌رسد که گویی دارای غایت است.

کانت درباره رابطه مستقیم احساس لذت با غایت‌مندی و همچنین درباره نسبت زیبایی با غایت‌مندی معتقد است غایت‌مندی یک اصل سوژکتیو قوه حکم است که مقدم بر شناخت یک عین است. یعنی هر وقت بخواهیم یک عین را غایت‌مند و در نتیجه زیبا بنامیم، نیازی به شناخت آن چیز نداریم. بدین ترتیب، تصور غایت‌مندی بی‌واسطه با لذت و بنابراین با یک تصور زیباشناختی همراه است. اما در اینجا کانت پرسشی را طرح می‌کند و آن اینکه آیا اصلاً چنین تصویری از غایت‌مندی وجود دارد یا نه؟ پاسخ کانت به این پرسش بنیادی این است:

اگر ادراک صرف صورت یک متعلق شهود، بدون نسبتی با یک مفهوم برای شناختی معین، قرین با لذت باشد، در این صورت تصور از این طریق نه با عین بلکه فقط با ذهن نسبت دارد و لذت نمی‌تواند حاکی از چیز دیگری باشد، جز هماهنگی عین مزبور با قوای شناختی که در قوه حاکمه تأملی ما در بازی هستند و تا جایی که در بازی هستند، و بنابراین فقط حاکی از غایت‌مندی صورتی ذهنی عین است، زیرا این ادراک صرف صورت‌ها در قوه متخیله هرگز نمی‌تواند صورت گیرد، بدون اینکه قوه حاکمه تأملی، البته نه از روی قصد، لااقل آنها را با قوه خویش در مربوط ساختن شهودها با مفاهیم مقایسه کند. حال اگر در این مقایسه، قوه متخیله (به‌عنوان قوه شهودهای پیشین) از طریق تصویری معین با فاهمه، به‌عنوان قوه مفاهیم، به‌طور غیر قصدی هماهنگ شود و بدین وسیله احساس لذتی بیدار شود، در این صورت عین برای قوه حاکمه تأملی غایت‌مند لحاظ می‌شود. (۱۳۸۸، ۸۶)

کانت امر زیبا را مطابق با سیاق فلسفی خود با توجه به چهار وجه نظر کیفیت، کمیت،

نسبت و جهت مشخص می‌کند. البته وی آنها را دقیقه می‌نامد نه وجهه نظر، چراکه این نوع احکام، احکامی جزئی هستند. تعریفی که کانت از امر زیبا بر حسب دقیقه کیفیت عرضه می‌کند، بدین قرار است: زیبا چیزی است که فاقد علاقه است. ذوق عبارت است از قوه داوری درباره زیبا؛ تحلیل داوری‌های ذوقی باید عیان سازد که چه چیزی لازم است تا یک شیء زیبا نامیده شود.

برای تشخیص اینکه چیزی زیبا است یا نه، تصور را نه به کمک فاهمه به عین برای شناخت، بلکه به کمک قوه متخیله (شاید متحد با فاهمه) به ذهن و احساس لذت و الم آن نسبت می‌دهیم. بنابراین، حکم ذوقی به هیچ وجه نه یک حکم شناختی و در نتیجه منطقی، بلکه حکمی زیباشناختی است که از آن چنین برمی‌آید که مبنای ایجابی آن فقط می‌تواند مبنایی ذهنی باشد. (همان، ۱۰۰)

کانت معتقد است هر نسبت تصورات، ممکن است عینی باشد که در این صورت مربوط به تصور اعیان تجربی است؛ فهم یک ساختمان قانون‌مند و غایت‌مند از طریق قوه شناخت به طور کلی متفاوت است از تصویری از آن عین که احساس رضایت‌مندی را در خود احساس می‌کنیم. تصور در اینجا فقط با ذهن و با احساسش از زندگی بر طبق خوشایندی یا ناخوشایندی نسبت دارد و با این کار چیزی به قوه شناخت نمی‌افزاید؛

احکام زیبایی محض احکامی شناختی نیستند که در آنها به کمیت‌های تعیین‌کننده نوع یک عین توجه می‌کنیم. پس، از آغاز تمایزی میان شناخت (یعنی به نحو عینی در مورد عینی دانستن یا درک کردن) و صرف تجربه کردن از اینکه چگونه عین موجب احساس ما می‌شود (یعنی، آگاهی زیباشناختی) وجود دارد. (Wicks, ۲۰۰۷, ۱۹)

بنابراین تبیین امر زیبای حاصل از دقیقه اول چنین است:

ذوق، قوه داوری درباره یک عین یا یک شیوه تصور آن از طریق رضایت یا عدم رضایت، بدون هر علاقه‌ای است. متعلق چنین رضایتی زیبا نامیده می‌شود. (کانت،

دقیقه منطقی دوم بر حسب کمیّت: احکام زیبایی محض مبتنی بر یک احساس رضایت عام هستند. کانت در بیان نکته دوم می گوید: اگرچه احکام زیباشناختی با احساس سروکار دارند، اما با قسمی مفهوم و ازاین رو با تفکر سروکار دارند. همین امر، با وجود سوژکتیو بودن آنها، باعث کلیت آنها می شود و آنها را از قضاوت هایی که فقط بر خوشایندی و ناخوشایندی استوارند، متمایز می کند.

کانت در بیان امر زیبا بر حسب کلیت معتقد است وقتی کسی به عینی که زیبا به نظر می رسد، بدون هیچ علاقه و غرض خاصی نگاه کند، خودبه خود خواهان رضایتی همگانی برای حکم خود است؛ به شرط آنکه دیگران هم به آن عین بدون علاقه خاصی نگاه کنند، زیرا در این نوع حکم کردن شخص خود را آزاد از تمایلات احساس می کند. بنابراین به نظر کانت، مبنای این رضایت را نمی توان در یک شخص دانست بلکه این مبنا در همه سوژه ها که از ذوق برخوردارند، وجود دارد و درباره امر زیبا چنان سخن می گوئیم که گویی زیبایی خصلتی از عین است. این تلقی ناشی از مشابهت این نوع حکم با حکم منطقی است و همین مشابهت باعث کلیت آن می شود.

نکته دیگری که کانت به آن اشاره می کند این است که کلیت حکم ذوقی محض کلیتی ذهنی یا سوژکتیو و احساس رضایت از حکم ذوقی محض، احساسی همگانی است. اگرچه هر چیزی که به مفهومی متعین وابسته نباشد مطبوع است، اما با امر زیبا این تفاوت را دارد که مطبوع مربوط به سلیقه است و سلیقه هم متفاوتند اما امر زیبا امری کلی و همگانی است و فرد حکم کننده یا سوژه، مدعی توافق دیگران با حکم خود است؛ از این روست که با آنکه حکم کردن درباره زیبایی دارای زمینه ای سوژکتیو است اما اگر بخواهیم آن را اظهار کنیم صورت بیان ما ابژکتیو می شود. به همین دلیل هیچ گاه نمی گوئیم من این گل را زیبا می بینم بلکه می گوئیم این گل زیباست و با این داوری حق داریم مدعی توافق حکم خود با دیگران باشیم. اما در عین حال

باید توجه داشت که:

شک نیست که این همگانی بودن، منطقی نیست و چنین کلیتی را با توانایی فهم نمی‌توان شناخت، زیرا چنین قضاوتی درباره موضوع نیست بلکه درباره نسبتی است که دریا بنده با موضوع دارد؛ و حالت دریا بنده همواره زمینه‌ای از خوشی و رنج یا خوشایندی و ناخوشایندی دارد. از این رو حتی می‌توان گفت: همه قضاوت‌های ذوقی، از نظر کمیت منطقی، قضاوت‌های خصوصی هستند، زیرا از آنجا که هر موضوعی را به‌طور بی‌واسطه به حس خوشی و رنج برمی‌گردانیم، و این کار بی‌یاری مفهوم‌ها انجام می‌دهیم، چنین قضاوت‌هایی نمی‌توانند از نظر کمیت دارای ارزش کلی ابژکتیو باشند. ولی با این همه قضاوت‌های ذوق از کلیت سوژکتیو برخوردارند. برای نمونه، این گفته که این «گل زیباست»، قضاوتی است سوژکتیو ولی با این حال کلی، در صورتی که این قضاوت که «این گل خوشبو است» قضاوتی است سوژکتیو و خصوصی. قضاوت نخست، ذوقی است و قضاوت دوم، حسی. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸، ۳۵۱-۳۵۲)

بنابراین، در حکم ذوقی آنچه اصل موضوع قرار می‌گیرد رأی کلی است که بر رضایت همگانی مبتنی است و فقط امکان حکم زیباشناختی است که می‌تواند برای همه معتبر باشد. اما خود حکم ذوقی موافقت همه را اصل موضوع قرار نمی‌دهد، چرا که اگر چنین کند دیگر حکمی ذوقی نیست بلکه حکمی منطقی و شناختی خواهد بود که می‌تواند برای حکم خود دلیل اقامه کند. از این رو، باید موافقت خود را به این صورت بیان کرد.

فقط این موافقت را به‌عنوان مصداقی از قاعده‌ای که تصدیق آن را نه از مفاهیم بلکه از موافقت دیگران انتظار دارد، به همه نسبت می‌دهد. بنابراین، رأی کلی فقط یک ایده [صورت عقلی] است که ممکن است با یقین معلوم نباشد که آیا شخصی که معتقد است حکمی ذوقی را صادر می‌کند بالفعل نیز موافق با این ایده حکم می‌کند. اما این مطلب را که او حکم خود را با ایده مزبور نسبت می‌دهد و در نتیجه این حکم بناست حکمی ذوقی باشد، با اصطلاح «زیبایی» بیان می‌کند. (کانت، ۱۳۸۸، ۱۱۷)

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تاملی در فلسفه کانت ۴۵

هر سوژه در مواجهه با امر زیبا غرق تأمل در خویش است، اما این لذت زیباشناختی در عین فردی بودن، کلی است و هر سوژه در همان حال خودش را جای سوژه دیگر قرار می‌دهد؛ این چگونگی به واسطه حس مشترک رخ می‌دهد. حکم زیباشناختی توسط هر سوژه‌ای که صادر شد می‌تواند و باید به سوژه دیگر منتقل شود. بنابراین، تبیین امر زیبا حاصل از دقیقه دوم به این صورت است: «زیبا چیزی است که بدون نیاز به مفهوم، به نحو کلی خوشایند است».

دقیقه منطقی سوم بر حسب نسبت: بر صورت غایت‌مندی یک موضوع تا آنجا که بدون غایت معین در نظر گرفته شود، دلالت می‌کند. این حکم مهم‌ترین حکم از احکام ذوقی است، چراکه در آن بر صورت غایت‌مندی بدون غایت تأکید دارد. کانت در اینجا بین غایت و غایت‌مندی (غایت) فرق می‌گذارد؛ غایت‌مندی تنها به صورت شیء برمی‌گردد نه به ماده آن، از این رو غایت‌مندی صرفاً سوژکتیو است.

مراد ضمنی کانت از فرق گذاشتن بین صورت و ماده هر کل مقرون به غایت این است که صورت را همه کس ادراک می‌کند، حال آنکه ماده در مورد هر کس مخصوص به خود اوست و بنابراین، داوری درباره زیبایی اشیاء به جنبه‌هایی که در معرض تجربه همگانی است، راجع می‌شود. (کورنر، ۱۳۸۰، ۳۴۰)

بر اساس دیدگاه کانت قوه میل اگر توسط مفاهیم ایجاد شود، یعنی موافق با تصور غایتی باشد، اراده است. اما یک عین، یک حالت درونی، یا یک عمل می‌تواند غایت‌مند نامیده شود، اگرچه امکانش تصور هیچ غایتی را پیش فرض نگیرد. طبق دیدگاه کانت این چگونگی به این خاطر است که:

صرفاً به این دلیل که امکانش را ما فقط تا جایی می‌توانیم تبیین و درک کنیم که علیتی موافق با غایات را یعنی موافق با اراده‌ای که آن را مطابق با تصور قاعده‌ای معین منظم کرده باشد، به عنوان مبنای آن بپذیریم. بنابراین، غایت‌مندی می‌تواند بدون غایت باشد تا جایی که علل این صورت را در اراده‌ای قرار ندهیم. با این حال تبیین امکان

آن را فقط می‌توانیم با اشتقاق آن از اراده‌ای برای خودمان قابل درک بسازیم. به‌علاوه، همیشه مجبور نیستیم چیزی را که مشاهده می‌کنیم (از حیث امکان آن) از نظرگاه عقل بنگریم. بنابراین، لااقل می‌توانیم یک غایت‌مندی از حیث صورت را مشاهده کنیم بی‌آنکه آن را بر غایتی به‌مثابه ماده پیوند غایی استوار کنیم و آن را در اعیان، گرچه فقط از طریق تأمل، ملاحظه کنیم. (کانت، ۱۳۸۸، ۱۲۳)

تبیین امر زیبا مشتق از **دقیقه سوم** چنین است: زیبایی صورت غایت‌مندی یک عین است، تا جایی که این صورت بدون تصور غایتی، در عین دریافت شود.

حکم زیبا بر حسب **دقیقه جهت**: زیبا چیزی است که بدون مفهوم، احساس رضایتی ضروری را موجب می‌شود. حکم زیبا بر حسب جهت، نسبتی ضروری با احساس رضایت‌مندی دارد اما این ضرورت، ضرورتی منطقی و شناختی نیست که از آن فهم باشد. کانت این ضرورت را از یک مبنای مشترک در انسان‌ها اخذ می‌کند که به آن حس مشترک می‌گوید.

ما زیبا را چیزی می‌دانیم که نسبتی ضروری با رضایت داشته باشد، اما باید گفت این ضرورت گونه‌ای خاص است نه یک ضرورت عینی نظری که در آن بتوان به‌نحو پیشین دانست که هر کس همین رضایت حاصل از عینی را که من زیبا می‌خوانم، احساس خواهد کرد. ضرورت عملی هم نیست که در آن به‌واسطه مفاهیم یک اراده عقلی محض، رضایت نتیجه ضروری قانونی عینی باشد و معنایی جز این ندهد که ما باید (بدون هیچ قصد دیگر) به طریق معینی عمل کنیم. این رضایت، رضایتی است که کانت آن را «نمونه‌وار» می‌شمارد، یعنی ضرورتی که نمونه است. اما قادر نیستیم بگوییم چگونه این زیبایی نمونه‌وار شده است. حکم ذوقی اقتضاء می‌کند که دیگری نیز با این حکم توافق داشته باشد. بنابراین، الزام در حکم زیباشناختی گرچه موافق با تمامی داده‌های لازم برای داوری بیان می‌شود، اما باز هم فقط مشروط است (همان، ۱۴۶).

کانت مبنای این حس مشترک را در توافق بین قوای شناختی، یعنی خیال و فهم می‌داند، بدین ترتیب که ما تصویری را احساس می‌کنیم، سپس خیال به تجمیع کثرات می‌پردازد و فهم نقش یک وحدت‌بخش نهایی را دارد. اما این توافق و تناسب نخست ذهنی است و دوم از

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تأملی در فلسفه کانت ۴۷

احساس برمی خیزد نه از مفاهیم. بنابراین، انتقال پذیری حکم ذوقی نیز بر همین مبنا، یعنی حس مشترک که در توافق با خیال و فهم قرار دارد، صورت می گیرد.

کارکرد قوه حاکمه تأملی در احکام غایت شناختی

کانت علاوه بر قضاوت های ذوقی که در آن از قوه حاکمه تأملی استفاده می کند، در قضاوت های غایت شناسانه نیز از قوه حاکمه تأملی بهره می برد. در قضاوت های ذوقی، قوه حاکمه تأملی مفهوم غایت داری طبیعت را پذیرفت تا از این طریق نه برای طبیعت بلکه برای خود قانون وضع کند. این اصل شناختی از پدیدارهای طبیعت به دست نمی دهد بلکه راهی را که باید بیماییم به ما نشان می دهد؛ این اصل، اصلی راهنماینده و اکتشافی است. سوژه این اصل را می پذیرد تا به هنگام تأمل در باب طبیعت راهنمای قضاوت هایش شود.

اما در قضاوت های غایت شناسانه، ما اصلی آزاد از تجربه و استعلایی یا فرارونده نداریم تا برای احکام یا قضاوت های خود ادعای کلیت و لزوم کنیم. در اینجا ما فقط از طریق قوه حاکمه تأملی در باب بعضی از پدیدارهای طبیعت حکم می کنیم. کانت در بخش دوم کتاب نقد قوه حکم، غایت را برای ارگانسیم یا موجودات سازمند لازم می داند نه موجودات مکانیستی؛ بنابراین متذکر می شود که ما نمی خواهیم از این طریق جهان را توضیح دهیم. ما بر اساس سرشت محدود قوای شناسایی خود، نمی توانیم درباره ارگانسیم که نیروی زندگانی دارد، حکم کنیم، مگر اینکه آن را به مثابه غایت فی نفسه در نظر بگیریم.

بنا به نظر کانت، ما به طور پیشینی و قطعی نمی توانیم مفهوم غایت داری را برای طبیعت مقرر سازیم؛ از این رو حکم دادن در مورد پدیدارهای طبیعی که غایتشان این است و جز این نیست، روا نیست. او معتقد است آنچه ما در طبیعت می بینیم توده در هم پیچیده اعیان است. ما برای حکم کردن درباره غایت عینی و مادی، هیچ اصلی آزاد از تجربه و فرارونده در اختیار نداریم، اما علی رغم این، (به نظر کانت) به کار بردن مفهوم غایت داری دست کم به گونه ای احتمالی، روا است.

کانت با توجه به قوه حاکمه تأملی، غایت‌مندی را به دو قسم تقسیم می‌کند: غایت‌مندی بیرونی یا نسبی و غایت‌مندی درونی. او فقط به غایت‌مندی درونی قائل است. غایت‌مندی نسبی همان تعلیل بر مبنای علت فاعلی است اما غایت‌مند درونی فی‌نفسه و به‌خودی‌خود دارای غایت است نه در نسبت با چیز دیگری. برای مثال، اینکه آهو وجود دارد تا شیر تغذیه کند، یک غایت‌مندی بیرونی است؛ یعنی غایت آهو این است که تغذیه شیر شود.

یک رویداد ممکن است هم بر اساس تعلیل علی و هم بر اساس تعلیل غایت‌شناختی قابل تعلیل باشد. در تعلیل علی یا همان تعلیل بر مبنای ماشین‌وارگی، اولاً دو رویداد از هم متفاوتند و دوم اینکه، رویداد نخست باید بالضرورة به رویداد دوم ختم شود. اما در تعلیل بر مبنای غایت‌شناسی، اولاً دو رویداد از هم متفاوت نیستند و در ثانی ضرورت آن نیز با تعلیل مکانیستی متفاوت است. برای اینکه دو رویداد را از نظر غایت‌شناسی بررسی کنیم باید نشان دهیم که همه یا بیشتر چیزهایی که رویداد نخست متضمن آنهاست، وجودشان به خاطر همه یا بعضی از چیزهایی است که رویداد دوم مستلزم آنهاست. بنابراین، تعلیل بر مبنای علت فاعلی مشروط به وجود دو واقعه پیاپی و در عین حال متمایز از هم است. اما تعلیل بر مبنای غایت‌شناسی در مورد چند چیز نیز صدق می‌کند، یعنی بیان می‌کند که وجود یکی یا بیشتر چیزها به خاطر وجود یک یا بیشتر چیزهای دیگر است. در تعلیل علی ما به دنبال چرایی پدیده‌ها نیستیم بلکه به دنبال چگونگی آنها هستیم؛ برعکس، در تعلیل غایی علاوه بر چگونگی اعیان، به دنبال چرایی آنها نیز هستیم.

از منظر کانت ما حق نداریم درباره ارگانسیم یا غایت طبیعی بگوییم برای چه وجود دارد؛ آن، خود و برای خود غایت است نه برای دیگری. اگر بگوییم گیاهان برای چه وجود دارند، برای حیوان! و حیوان برای چه چیز وجود دارد، برای انسان! اما حق نداریم بگوییم انسان برای چه وجود دارد؛ انسان خود فی‌نفسه غایت است، آن‌هم غایت واپسین و غایت نهایی طبیعت و تاریخ. در ارگانسیم، رابطه علت با معلول دو سویه است، یعنی یک چیز در عین اینکه علت

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تاملی در فلسفه کانت ۴۹

است می تواند معلول هم باشد؛ برخلاف تعلیل بر مبنای علت فاعلی که تعلیل یک سویه بود، یعنی یک چیز یا علت است یا معلول و نمی تواند هم علت باشد و هم معلول. ارگانسیم دارای سه ویژگی است: نخست اینکه، هستی و چگونگی اجزاء آن را فقط در نسبت با کل می توان فهمید. دوم اینکه، وحدت و یگانگی اجزاء این ارگانسیم از یک طرف علت آن است و از طرف دیگر معلول آن؛ از این روست که برای شناختن این کل باید هم جزء و هم کل و هم علت فاعلی و غایی را در نظر گرفت، زیرا گمان می رود در این حوزه اجزاء برای یکدیگر وجود دارند و همه در خدمت کل اند. سومین ویژگی ارگانسیم، توانایی تولید مثل است.

از نظر کانت مفهوم غایت طبیعی یا ارگانسیم، اولاً مفهومی سازنده نیست، ثانیاً، به فهم یا عقل تعلق ندارد بلکه مفهومی تنظیمی و راهنماینده برای قوه حاکمه تأملی است. قوه حاکمه تأملی غایت طبیعی را به مثابه اصلی راهنما برای پژوهش های خود در نظر می گیرد، زیرا موجودات ارگانیک تنها موجوداتی در طبیعت هستند که نمی توانند موجود باشند مگر چون غایات طبیعی. تعریفی که کانت از ارگانسیم ارائه می دهد، این است که ارگانسیم به مثابه غایات طبیعی چنان است که هر جزء آن هم وسیله است و هم غایت و هیچ چیز نیست که در این موجود باشد که بی هدف و به صرف تصادف موجود شده باشد، بنابراین نمی توان آن را فقط از طریق مکانسیم توضیح داد. این تعریف، اصلی برای داوری درباره غایات طبیعی در نسبت موجودات دیگر به شمار می رود. کانت این اصل را اصلی راهنماینده می شمارد.

و چه بسا ممکن است غایتی که بدین سان جستجو می شود، فقط در اندیشه شخص جوینده باشد؛ اما با این همه هر پژوهنده ای که در کار بررسی جانوران و گیاهان است، از به کار بردن آنها ناگزیر است. (نقیب زاده، ۱۳۸۸، ۳۸۱)

مفهوم غایت طبیعی اگرچه به صورت سازنده یا تقویمی از عقل یا فهم اخذ نشده است اما از مشاهده یا تجربه صرف نیز به دست نیامده است؛ هر چند با تجربه همبستگی دارد. قوه حاکمه

تأملی در بررسی‌های خود در قلمرو تجربه این مفهوم را پیش فرض می‌گیرد. این نکته را نباید از یاد برد که کانت برای داوری کردن درباره طبیعت از قوه حاکمه تأملی استفاده می‌کند، نه از قوه حاکمه تعینی که احکامش از قطعیت برخوردار است. حکم تأملی حکمی است در حدود شناسایی سوژه و آنچه در اختیار دارد فقط جزئیات است. سوژه با تأمل و تدبر درباره بعضی پدیدارهای طبیعی در مورد آنها حکمی مبتنی بر غایت صادر می‌کند؛ اگر به این نکته توجه نداشته باشیم به راهی می‌رویم که هیچ بنیادی ندارد و از این طریق هم بنیاد علم و هم بنیاد الهیات را ویران می‌کنیم. اگر این نظرگاه را نادیده بگیریم و آن موجود طبیعی را مثل یک کل یا سازمان در نظر نیاوریم و برای وجودش به مثابه یک غایت طبیعی ارزش قائل نباشیم،

در این صورت هیچ غایت مطلقاً پیدا نمی‌کنیم بلکه تمام این نسبت غایی مشروط به شرطی همواره واپس‌رونده‌تر است که به‌عنوان نامشروط (وجود چیزی به‌عنوان غایت فرجامین) کاملاً در خارج از جهان‌نگری فیزیکی-غایت‌شناختی قرار دارد. (کانت، ۱۳۸۸، ۳۳۹)

در این حوزه دستور این است که: در موجود اندام‌وار یا آلی، هر جزء آن متقابلاً هم وسیله است و هم غایت.

برای کانت مفهوم غایت یک ایده است و ایده به‌طور عام، اصلی راهنماینده. قوه حاکمه تأملی نیز غایت را به‌مثابه یک ایده در اختیار می‌گیرد تا از این طریق راهنمای پژوهش‌هایش درباره بعضی پدیدارها گردد. سوژه هنگام مواجهه با طبیعت و تأمل و تدبر در باب طبیعت، آن را دارای نظم و وحدت‌گونه می‌بیند. به نظر کانت امکان تحقق علم نشان‌گر نظم غایی و وحدت‌گونه جهان طبیعت و تجربه است.

وقتی از وحدت و منتظم بودن طبیعت سخن می‌گوییم، مرادمان این است که طبیعت با قوای شناسایی ما هماهنگ است. اما در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چه چیزی عامل یا علت

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تأملی در فلسفه کانت ۵۱

این وحدت است؟ گفتیم که غایت یک ایده است و ایده‌ها به‌طور کلی برای کانت نقش تنظیمی و راهنماینده ایفا می‌کنند. پس غایت‌داری صوری و ذهنی در زیباشناسی و غایت‌داری مادی و عینی در جز غایت‌شناسی و همچنین رابطه این دو با طبیعت و علم از یک سو و اخلاق از سوی دیگر، عامل این وحدت است.

کانت در بخش دیالکتیک نیروی قضاوت غایت‌شناسانه می‌گوید: قوه حاکمه تأملی نیز می‌تواند دستخوش تناقض شود. قوه حاکمه تعینی کاری جز اندراج ندارد، یعنی این قوه قوانین را وضع نمی‌کند بلکه قوانین از پیش توسط قوه فهم فراهم شده است. برای فهم، مقولات از پیش موجود بودند و قوه حاکمه هم قوانین جزئی را تحت آنها قرار می‌داد و به همین دلیل قوه حاکمه تعینی است. اما وقتی در طبیعت فقط با جزئیات سروکار داشته باشیم و قوانین کلی از پیش موجود نباشند، قوه حاکمه صرفاً تأملی است؛ یعنی باید نخست قوانین کلی را خودش وضع کند و سپس قوانین جزئی طبیعت را تحت آنها قرار دهد.

به سخن دیگر، قوه حاکمه در طبیعت تأمل و تدبر می‌کند و آنگاه حکم می‌دهد و اگر بخواهد حکمش، حکمی کلی باشد باید اصول یا قوانینی داشته باشد و چون این قوانین را - که صرفاً سوبرژکتیو هستند - خود وضع می‌کند، به راحتی دست‌خوش تعارض می‌شود. به عبارت دیگر، اصول کلی طبیعت توسط فهم داده شده‌اند و قوه حاکمه در این باره به مشکلی بر نمی‌خورد، چرا که کاری جز این ندارد که جزئیات را تحت قوانین کلی داده‌شده قرار دهد. اما در طبیعت غیر از اصول کلی، چنان تنوع و ناهمگونی‌ای بین جزئیات برقرار است که قوه حاکمه تأملی به ناچار باید آنها را تحت نظمی قاعده‌مند درآورد.

کانت نخست دو دستور قوه حاکمه تأملی را به کار می‌برد:

[دستور اول این است] هرگونه تولید اشیای مادی و صور آنها را باید به‌مثابه تولیدی که بر طبق قوانین صرفاً مکانیکی امکان‌پذیر است، داوری کرد. دستور دوم، قضیه مقابل است: بعضی از تولیدات طبیعت مادی را نمی‌توان به‌مثابه تولیداتی که بر طبق

قوانین صرفاً مکانیکی امکان‌پذیرند، داوری کرد (داوری درباره آنها محتاج قانون علیتی کاملاً متفاوت، یعنی قانون عمل غایی است). (همان، ۳۴۹)

اگر این دو دستور را به صورت دو قضیه جزمی به کار بریم، به صورت دو حکم تعینی درمی آید؛ قضیه: هر گونه تولید اشیای مادی بر طبق قوانین صرفاً مکانیکی امکان‌پذیر است. قضیه مقابل: بعضی تولیدات اشیای مادی بر طبق قوانین صرفاً مکانیکی امکان‌پذیر نیستند. دستورات قوه حاکمه تأملی هیچ تناقضی در بر ندارند، چرا که در آنها سخن بر سر «هست‌ها» نیست بلکه سخن بر سر «بایدها» است. این دستورها به ما می‌گویند اگر می‌خواهی در طبیعت پژوهش کنی و درباره آن حکمی صادر کنی، باید به این صورت عمل کنی. از این رو، وقتی می‌گوییم در طبیعت باید درباره برخی رویدادها و همه صوری که نتیجه آنهاست بر طبق قواعد مکانیکی داوری کنیم، مرادمان این نیست که آنها فقط به این روش امکان‌پذیرند و دیگر اقسام علت در خور توجه نیستند و کاربردی ندارند، یا حتی نمی‌گوییم جز این روش، روش دیگری وجود ندارد، بلکه مرادمان این است که ما طی پژوهشمان تا آنجا که امکان دارد باید از روش مکانیسم طبیعت استفاده کنیم.

با این سخن ما خواهان حذف روش‌های دیگر نیستیم. این اصل در طبیعت فواید زیادی برای ما دارد و اگر حذف شود هیچ شناخت کلی و منسجمی از طبیعت به دست نمی‌آوریم. به علاوه، با توجه به بعضی پدیده‌ها، می‌گوییم اصل دیگری نیز وجود دارد که اگر از آن استفاده کنیم بهره بیشتری می‌بریم. این اصل همان اصل علت غایی است. با این سخن نیز حکم بر مبنای اصل مکانیسم حذف نمی‌شود بلکه باید تا آنجا که امکان دارد، از اصل مکانیسم استفاده کنیم.

نتایج مقاله

دیالکتیک برای کانت در هر سه نقد (البته با تفاوت‌هایی) جدال بین تز و آنتی‌تز است، جدالی که به سنتزی که نتیجه ترکیب این دو حکم باشد منجر می‌شود. راه‌حل این جدال و تعارض را فقط باید در دستورهای عقل دید. این دستورها به‌مثابه راهنما عمل می‌کنند تا ما در پژوهش‌هایمان به خطا نرویم. دستور می‌گوید اگر می‌خواهی سالم به مقصد برسی، باید این راه را طی کنی. نقطه عطف و روح فلسفه کانت در همین جاست: دوری از دکماتیسم جزم‌اندیشی و پیش‌به‌سوی آزادی و آزاداندیشی. می‌توان گفت کانت فلسفه نقادی را برای حل همین تعارض‌ها پی‌ریزی کرد.

به نظر کانت وقتی تعارض ایجاد می‌شود که ما قضاوت تفکرانگیز یا تأملی را که همواره سوپراکتیو است، به‌صورت ابژکتیو و تعینی به‌کار ببریم و حکم هر یک را بر دیگری اطلاق کنیم. از آنجا که فهم ما محدود است، نمی‌توانیم پاسخی مناسب برای این مسأله بیابیم که چگونه این دو اصل، یعنی اصل مکانیسم و اصل علت‌غایی - که خرد آنها را روبروی هم قرار می‌دهد - می‌توانند در علتی دیگر، بنیادی یگانه داشته و از منشئی واحد منشعب شوند. به همین دلیل است که این دو اصل همواره تأملی باقی می‌مانند و هیچ‌گاه به‌صورت تعینی و سازنده در نمی‌آیند. کانت تأکید زیادی بر این نکته دارد.

در مبحث شناخت که با مفاهیم فهم سروکار داریم، قوه حاکمه تعینی به کمک خود فهم، عمل انتظام را بر عهده دارد. برآیند نقد اول شناخت در محدوده آزمون ممکن است. اما در نقد قوه حکم، وقتی سخن بر سر قوه حاکمه تأملی باشد، متعلق این قوه هر چیزی باشد - اعم از ارگانیسم، مکانیسم یا حتی وجود نخستین یا خدا - همه با قوه حاکمه تأملی مورد قضاوت و داوری قرار می‌گیرند. این‌گونه قضاوت کردن ناشی از همان تفاوت اساسی‌ای است که کانت بین نومن و فنومن قائل است. با این کار راه برای هرگونه قضاوت جزمی بسته خواهد شد؛ خواه این راه به‌سوی مابعدالطبیعه به‌طور اعم باشد یا الهیات.

سرشت محدود قوای ما اجازه نمی‌دهد در یک چیز هم اصل مکانیسم را به کار ببریم و هم اصل ارگانیسم را. ما نمی‌توانیم درباره نیروی زندگانی یا ارگانیسم به گونه دیگری داوری کنیم الا اینکه بگوییم این موجود غایت دارد. اهمیت اینکه کانت در حوزه ارگانیسم غایت را پذیرفت، نه در حوزه مکانیسم، تا بدانجاست که می‌گوید: انتظاری بیهوده است که روزی نیوتن جدیدی پیدا شود که بتواند حتی یک برگ علف را بر اساس قوانین مکانیکی توضیح دهد. پیام او تذکری است برای انسان که: ای انسان فهم تو محدود است، سودای شناخت همه چیز را از سر بیرون کن.

تفکیکی که کانت در نقد اول بین نومن و فنومن قائل شد برای همین بود تا نشان دهد که ما توانایی شناختن همه چیز را نداریم، وقتی بین دانستن و شناختن تفاوت قائل شد، می‌خواست نشان دهد که شاید بدانیم یک چیز وجود دارد، اما این دانایی مساوی با شناسایی نیست. همین سودای رفتن به فراسوی جهان آزمون است که خرد را دچار دیالکتیک و تعارض می‌کند؛ اگرچه رفتن به آن سوی طبیعت و دچار تناقض شدن ذاتی خرد است اما ما باید این خطاها را کشف کرده، نگذاریم ما را فریب دهد. نکته‌ای که حائز اهمیت فراوان است این است که قوه حاکمه تأملی نیز، با وجود تأملی بودن، دچار تناقض می‌شود، یعنی حتی قوه‌ای که تعینی نیست و با احتیاط پیش می‌رود نیز دستخوش دیالکتیک می‌شود. این نکته به ما هشدار می‌دهد که نباید سودای شناختن همه چیز را در سر بیورانیم.

کانت در بخش روش‌شناسی، براهین اثبات خدا را یادآوری می‌کند و در میان آنها برای برهان غایت‌شناختی احترام زیادی قائل است و آن را گرچه به‌مثابه یک برهان نظری رد می‌کند اما از طریق اخلاقی و عملی می‌پذیرد. برهان نظری یا الهیات فیزیکی ادعای کلیت و شناخت قطعی دارد و حکمش حکمی تعیین‌کننده است، اما الهیات اخلاقی چیزی است که وجدان ما بر وجود موجودی نخستین حکم می‌دهد. علاوه بر این، قوه حاکمه ما در این باره قوه حاکمه تأملی است.

بایگاه و کارکرد قوه حاکم تاملی در فلسفه کانت ۵۵

برای کانت نه تنها غایت یک ایده است بلکه قضاوت زیباشناختی، خود نیز از ایده‌ای به نام ایده زیباشناختی یا استتیک ناشی می‌شود:

تمامیت طبیعت به‌عنوان نظام، تنها بر اساس ربط معمارانه منطبق با غایات، یعنی بر اساس ایده‌ها قابل درک است. تصور چیزی به‌عنوان یک غایت طبیعت، یعنی درک آن تحت مفهوم یا ایده‌ای، که لازم است هر آنچه را که باید در این مفهوم موجود باشد، به‌نحو ماتقدم معین سازد، یعنی همان ایده تمامیت، همانند ایده استعلایی یک مفهوم تنظیمی و اکتشافی است... حل این مشکل که ایده‌ها که امکان عقل عملی محض را فراهم می‌کنند، در مورد غایات طبیعت به‌طور ضمنی تأیید می‌شوند، برای کانت متضمن الهیات مبتنی بر اخلاق، یعنی تبیین تمامیت عالم به‌عنوان خلقت با توسل به ایده غایت نهایی است. (ریتر، ۱۳۸۶، ۳۷۱-۳۷۲)

باید متذکر شد که همه این احکام با توجه به قوه حکم تأملی صادر می‌شود. کوتاه‌سخن اینکه، مسأله کانت این است که آیا غایت، انسان است یا طبیعت به‌طور کلی؟ او بین غایت‌داری درونی و بیرونی فرق قائل می‌شود و فقط غایت‌داری درونی را می‌پذیرد و معتقد است با غایت‌داری بیرونی سرانجام به انسان می‌رسیم که دیگر سودای فراتر رفتن از او محال است. برای کانت غایت نهایی طبیعت و غایت الغایات، انسان است. او هوشمندانه از طبیعت، دین و اخلاق سخن گفت و اخلاق را ریشه و ثمره این درخت معرفت دانست؛ اخلاقی که انسان به‌مثابه خودقانون‌گذار در مرکز آن قرار دارد. سخن را با این گفته آلتمن به پایان می‌بریم:

بنا به نظر کانت انسان باید به‌منزله غایت نهایی طبیعت تلقی شود، چراکه انسان تنها موجودی است که قادر است غایت را برای خودش بسازد؛ انسان تنها موجودی است که دارای این اندیشه تفکرانگیز برای این اصل است که «چه چیز را باید انجام داد» و این سخن همان دستور دیرینه عمل بر طبق قانون اخلاق است. (Altman, ۲۰۱۱, ۴۷-۴۸)

۵۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی / شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

کتابشناسی

ریتز، یواخیم و دیگران (۱۳۸۶) *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی و دیگران، تهران: سمت.

رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۸۸) *مقدمه نقد قوه حکم*، تهران: نشر نی.

ژیمنز، مارک (۱۳۹۰) *زیباشناسی چیست؟*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.

کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵) *تاریخ فلسفه*، ج ۶: *از ولف تا کانت*، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸) *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.

کورنر، اشتفان (۱۳۸۰) *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.

نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۸۸) *فلسفه کانت: بیداری از خواب دگماتیسم*، تهران: آگه.

یاسپرس، کارل (۱۳۷۲) *کانت*، ترجمه میر عبدالحسین نقیب‌زاده، تهران: طهوری.

Allison, Henry E. (۲۰۰۱) *Kant's Theory of Taste, A Reading of the Critique of Aesthetic Judgment*, New York: Cambridge University Press.

Altman, Matthew C. (۲۰۱۱) *Kant and Applied Ethics: The Uses and Limits of Kant's Practical Philosophy*, Oxford: Wiley-Blackwell.

Wicks, Robert (۲۰۰۷) *Routledge Philosophy Guidebook to Kant on Judgment*, London: Routledge.